

## دستمزد به کار خانگی شاید تعرض

### به کارمزدی باشد، اما به نظام کارمزدی نیست!

سعید سهرابی

بیست دوم تیر هشتاد و هفت

رفیق ناصر پایدار مقاله مرا در باب نقد «دستمزد به کار خانگی» به نقد کشیده است. عنوان مقاله او این است «لغو کار خانگی بدون تعرض به کارمزدی ممکن نیست». چگونگی تعرضش را در این رابطه پی می گیرم. من در استدلال خود گفته بودم «خواست دستمزد اما در راستای رهایی زنان از وظیفه کار خانگی قرار ندارد و رابطه اش با اهداف استراتژیک جنبش زنان همسو نیست. زیرا زنان را دستکم از چهارچوب خانه خارج نمی کند. میزانی از استقلال مالی و اهمیت اجتماعی حتما در پی دستمزد حاصل میشود اما بهیچوجه با موقعیت اجتماعی حاصل از آزادی انتخاب شغل و کار در اجتماع قابل مقایسه نیست. کار خانگی مانعی اساسی برای حضور در اجتماع و تحولات آن و ورطه ای برای پرتاب زنان بیکار است. لذا نخستین قدم موثر، معافیت زنان از کار خانگی است.» و در جای دیگر مقاله گفته بودم «من تا آنجا که منیژه کار خانگی را کار حساب میکند و دولت را مسئول پرداخت هزینه های آن می داند، کاملاً با او موافق هستم اما در مورد پرداخت بصورت دستمزد با او موافق نیستم زیرا همانطور که گفتم زنان را از چهارچوب خانه خارج نمی کند».

ناصر برای اینکه زنان را بر علیه کارمزدی بشوراند ابتدا و درگام نخست، طالب دستمزد به زنان خانه دار میشود. اومی نویسد: «پافشاری بر روی پرداخت مزد در قبال کار خانگی اولایک سلاح بسیار موثر و شاید موثرترین سلاح در مجبور ساختن بورژوازی و دولت این طبقه به پایان دادن، یا لاقلاً محدود ساختن بیش و بیشتر کار خانگی به نفع حضور هر چه گسترده زنان در عرصه های مختلف کار خارج از خانه است و ثانیاً تمرکز مبارزه طبقه کارگر بر روی این محور کفه توازن قوا را به جهات گوناگون به صورت بسیار تعیین کننده ای به نفع جنبش کارگری و علیه نظام سرمایه داری سنگین می سازد» (تاکید از من)

همانطور که می بینید، این همه ادعای ناصر برای «تعرض به کارمزدی» است. تمام پیش فرض های این تئوری دلیل استوار است که هزینه پرداخت دستمزد از هزینه امکانات رفاهی بیشتر است و دولت در مقابل این هزینه، خواسته های رفاهی را بر خواهد گزید. اولاً چگونه؟ ثانیاً این تز صحت ندارد و تازه اگر میداشت مبنای خود را بر مبارزه طبقاتی یا «تعرض» به نظام کارمزدی استوار نکرده بود. یعنی تحولات اجتماعی را به تحولات درونی سرمایه گره میزند نه مبارزه علیه سرمایه.

اقتصاد سرمایه داری بعنوان مثال معتقد است که با رشد تولید ناخالص ملی و یا رشد سرمایه گذاری میزان اشتغال زنان بالا می رود. یا با کاهش مزد واقعی، زنان بیشتر به کار خواهند پرداخت و... و منظور خود را از اشتغال زنان به این پیش فرض ها گره می زند. ناصر هم افزایش هزینه ها را پیش فرض اجبار سرمایه برای «حضور هر چه گسترده زنان

در عرصه های مختلف کار خارج از خانه» می داند و نه بالعکس. یعنی هجوم مبارزه برای رهایی از کارخانگی بطور مستقیم عامل تحول در جامعه نیست، بلکه نخست هزینه را بالا می بریم تا سپس سرمایه زنان را از خانه خارج کند. اینست مفهوم «تعرض به کارمزدی» از دیدگاه ناصر. همانطور که «سودآوری» سرمایه پایه اتخاذ تصمیمات راست در جنبش کارگریست افزایش هزینه های سرمایه در اینجا پایه تصمیم قرار می گیرد نه ملزومات زندگی کارگری و زنان. زنان حالا باید صبر کنند تا سرمایه تحمیل هزینه ها را هضم کند و سپس تصمیم بگیرد که آنها را از خانه خارج کند یا نه!!! ناصر در این معنا «رویکردی رادیکال و بسیار سرمایه ستیز» و «شلیک به قلب تپنده سرمایه» می بیند. با این حساب سوسیال دموکراسی سالهاست که به این کار مهم مشغول است و به کارمزدی «تعرض» می کند و این دخالتگری در سیستم توزیع ارزش اضافی حتی افق «سوسیالیسم» را برایش می گشاید. و....

من در مقاله قبلی خود بروشنی گفته ام که هزینه کارخانگی را در شرایط کنونی دولت باید بپردازد اما نه در شکل دستمزد به کارخانگی. ناصر بدون توجه به این مطالبه، کلی زحمت کشیده است تا به من ثابت کند که این هزینه را باید بدولت تحمیل کرد. آنچه من نقد کردم شکل پرداخت آن بصورت دستمزد به کارخانگی است. دلیل هم تحکیم خانه نشینی زنان بود. گفتم زنان باید از کارخانگی معاف شوند تا بتوانند برابر شوند. اگر نه تمام شعارها بر علیه تبعیض جنسی علیرغم اهمیتشان اگر حتی به کتاب قانون راه یابند اسیر دندان موشها خواهند شد و ورق پاره ای بیش نخواهند بود.

آلترناتیو ناصر سوای آدرس غلطی که برای تحول اجتماعی می دهد نه تنها مستقیماً خواهان برداشتن وظایف کارخانگی از دوش زنان نیست بلکه حتی آنها را که خارج از خانه کار می کنند به خانه خواهد کشاند.

اگر نخواهیم در خلاء و در دنیای مفروضات سخن بگوئیم و با نقشه های معصومانه در «لابیرنت سرمایه» گم شویم، باید از سرمایه حی و حاضر و تمایلات آن پرده برداشته و نقد سرمایه فی الحال را مبنا قرار دهیم. ضرورت اداره سرمایه فی الحال در خانه احمدی نژاد را هم کوبیده است. او زیر فشار مبارزه زنان که بزعم من بخشی از مبارزه طبقاتی علیه سرمایه فی الحال است، بهمراه مشاورانش در امور زنان به تقلا افتاده تا خانواده «بخوان کارخانگی» را از تیررس «دشمن» حفاظت کند. هدف آنها اولاً قبول کار خانگی بعنوان کاری با ارزش مادی و ثانیاً تقبل هزینه های آن به نحوی است که خانواده آسیب نبیند. چاره جویی های آنها اما در محدوده تقویت خانه نشینی زنان است. طبیب زاده مشاور احمدی نژاد در امور زنان و خانواده می گوید «بنابراین لازم است از طریق راه حل های حقوقی و ایجاد قوانین جدید برای کار زنان خانه دار ارزش اقتصادی مطابق نظرات اسلام قائل شد اجرت المثل و محاسبه مادی ارزش کارخانگی زنان در هنگام طلاق و فوت همسر و ایجاد صندوق بیمه زنان خانه دار از جمله این موارد می تواند باشد». او می افزاید «که اعتقاد بر آنست که زنان خانه دار در ازای انجام فعالیت های خانگی و مدیریت در منزل لازم است از آینده اجتماعی و اقتصادی امنی برخوردار گردند و برای فعالیت های آنان ارزشگذاری مادی و معنوی صورت گیرد.» (تاکید از من).

اوضمن نگرانی برای از هم پاشی خانواده در اثر تامین اقتصادی زنان با تمام قوا تلاش میکند تا وظایف خانواده را از آسیب برهاند و وظایف «مادری و همسر داری» را بر سر لوجه وظایف زنان بنشانند. احمدی نژاد می گوید: «برخی به اشتباه تصور می کنند که با برهم خوردن نظم مادری و کانون خانواده، اقتصاد متحول خواهد شد در حالی که اقتصاد خانواده پایه اقتصاد جامعه است و مدیریت اقتصاد خانواده نیز بر عهده مادر است.» او «فعالیت همزمان برخی بانوان در خارج از خانه و همچنین مدیریت خانواده را بسیار سخت و طاقت فرسا دانست و گفت: در دولت تصمیم گرفتیم که

کار موظف بانوان متاهل و دارای فرزند در ادارات را کاهش دهیم و کار در محیط خانواده آنها در نظر گرفته شوند» آنها به اشکال مختلف مجبوراند هزینه کنند تا زنان خانه بمانند و بر خلاف ناصر اصلا معتقد نیستند که پرداخت مزد به زنان هزینه اش بیشتر از تعبیه امکانات رفاهی است زیرا امکانات رفاهی کل جامعه را در بر می گیرد. محمد خضری از نظریه پردازان حکومتی در این باره می گوید «شواهد آماری نشان می دهند که فروپاشی خانواده در کشورهای توسعه یافته ای چون آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلستان و سوئد منجر به افزایش هزینه های رفاهی آنها شده است؛ در سال ۱۹۹۶: مخارج تأمین اجتماعی، مخارج رفاهی، بهداشتی و مخارج خانواده در آمریکا ۱۲۱۶ میلیارد دلار، در فرانسه ۳۴۵ میلیارد دلار، در انگلستان ۲۵۸ میلیارد دلار و در آلمان ۲۶۶ میلیارد دلار بوده است. این ارقام بزرگتر از بدهی های خارجی هر کشور کمتر توسعه یافته ای هستند؛ مخارج تأمین اجتماعی آمریکا در سال ۱۹۹۶ تقریباً هفت برابر بدهی های برزیل (بزرگترین بدهکار جهان) و بیست درصد بزرگتر از تولید ناخالص داخلی برزیل بوده است» محمد خضری در حمایت از کارخانگی و خانواده از هزینه ها آغاز می کند، ضمن آنکه خواستار محاسبه کارخانگی بعنوان کار است اما طالب ادامه آن و تحکیم آن از هر طریق ممکن است. این خواسته کل حکومت سرمایه داری ایران در حال حاضر یعنی کسانی است که اشتغال زنان را چنان به عقب راندند (حدود ۸٪) که پس از سی سال هنوز به میزان قبل از قیام (حدود ۱۳٪) نرسیده است. امروز این ها در مقابل فشار توده ای زنان حاضر شده اند به شرط خانه نشینی زنان، سر کیسه را کمی شل کنند. چون زور در این رابطه دیگر کاری از پیش نمی برد. در این رابطه سوال مهم اینست که: این فشار اجتماعی، بسوی تثبیت کارخانگی بر عهده زنان کانالیزه میشود یا بسوی رها شدن از حصار کارخانگی؟! این پیشنهادها به تثبیت کارخانگی بر عهده زنان کمک میکنند و ضد لغو کارخانگی است.

ناصر بدون هیچ استدلالی نظر مرا دایر بر ایجاد امکانات اجتماعی و رفاهی و تامین نظارت توده های ذیربط بر جریان امور در این عرصه ها، ایجاد شغل و برداشتن وظایف از دوش خانواده که در راستای استراتژی رهایی زنان و محور کارخانگی و تبعیض جنسی است "بسیار راست" ارزیابی کرده است.

یکی از کابوس های فرد کمونیست آنست که به «زبان دشمن» یعنی وضع موجود سخن گفته باشد. یا بعبارت دیگر «راست» بسوی دشمن رفته باشد. این البته مرعوب کننده است، خاصه که «بسیار راست» باشی، اما قانع کننده نیست زیرا دلایل کافی برای این مدعا ارائه نمی کند. با پرداختن به این مسئله ما کاملاً از مبحث اصلی دور و بدفاعی کسل کننده از خود مجبور می شویم. یکی از عللی که «مبارزه ایدئولوژیک» در چپ ایران در حدی نازل و رغبت کش تنزل یافته، همین گریزگاهها از بحث اصلی است که در مقالات تعبیه می شوند. به این دام نباید افتاد. امروزه نقل و نبات بحث ها چنین کلماتی است، تا جائیکه نه تنها آن کلمات، بلکه کل مبحث زیرسایه آنها جدی گرفته نمی شود. اما ناصر در کل مقاله سعی کرده در حد توانش منصف باشد. اگرچه این توان آنقدر محدود است که بلافاصله پس از تردیدی کوتاه، مرا عجلتاً در قوطی انقلاب دموکراتیک حبس می کند. من این ادعای ناصر را وارد ملاحظاتی خود نمی کنم. این مثل روز روشن است که ادعاهای ناصر، چون زاویه دیداش | "لغو کار مزدی" است اتوماتیک رادیکال و سرمایه ستیز نمی شوند.

ما باید قادر باشیم مکانیسم های سرمایه ستیزی عملکرد و شعار روزانه خود را مستقل از باورهایمان هم نشان دهیم. ناصر اما باورها را نقطه عزیمت و مکانیسمی در خود بحساب می آورد و به این نیت های خیراکتفا می کند بدون آنکه

تلاش کند رادیکالیسم هر حرکتی را در خود آن حرکت هم پی بگیرد و نشان دهد.

بطور خلاصه همانطور که گفتیم بحث اصلی آن بود که دستمزد به کارخانگی در راستای رهایی از کارخانگی قرار ندارد. ناصر می توانست دلائلی بیاورد که ربط دستمزد به رهایی زنان را نشان دهد. اما او کمتر به این کار و بیشتر به نقد «شالوده های نظری» من پرداخته است. او مثلا جنبش مستقل زنان را شالوده نظری من قلمداد کرده و آنرا نقد می کند در حالیکه من از تشکل مستقل یاد کرده ام و نه جنبش مستقل. اینها باهم خیلی فرق دارد. تجربه نشان داده است که جنبش زنان یا دانشجویی یا هر جنبش اجتماعی دیگری بلافاصله از زاویه طبقات مختلف به موضوع کار خود می پردازند و حول منافع طبقات مختلف تجزیه می شوند. این مسئله همین امروز دارد در جلوی چشم ما اتفاق می افتد. پس چگونه می توان از جنبش مستقل به معنای طبقاتی سخن گفت. اما مسئله زنان و جنبش زنان برای رفع تبعیض و لغو کارخانگی را مسئله کارگران و دولت کارگری میدانم. اگر قبول کنیم که حل معضلات اجتماعی بعهده طبقه کارگر است و در آلترناتیو کارگری زن رها می شود، آنوقت باید نقش زنان را در این رابطه توضیح دهیم. در غیر اینصورت از لغو کار مزدی منظورمان لغو نظام مبتنی بر کار مزدی نیست و زنان را تا وقتی مزد نمی گیرند در بر نمیگیرد.

جنبش های اجتماعی عرصه های مختلف یک مبارزه واحدند. ناصر عرصه های مختلف یک مبارزه واحد را نمی بیند یا اگر می بیند جدی نمی گیرد. دلیل می آورم، او وقتی به عرصه مبارزه زنان نزدیک می شود مانع مهم رشد و تکامل آنها یعنی کارخانگی را فعلا دور می زند. او مبارزه برای لغو کارخانگی و نقش مخرب آن در زندگی زنان را عملا جدی نمی گیرد. و پیش بینی می کند که زنان «اگر ۶۰۰ هزار تومان حقوق بگیرند تمامی این کارها را رها خواهند ساخت». یعنی این پول را برای خرید خدماتی مثل رستوران و مهد کودک خرج خواهند کرد!! (پس مهد کودک و... رایگان برای کی است) چنین یقینی بی پایه است و توجیه عدم امکانات رفاهی و تسهیل بازگشت زنان تا همان حد هم که خارج از خانه کار می کنند به خانه خواهد بود.

در انترناسیونال اول که مورد توجه ناصر است، لاسالیست ها و طرفداران کار زنان در خانه و خانواده با حق کار و مزد برابر با مردان مخالفت میکردند حتی در آمریکا به مبارزه زنان برای کسب حق رای بی اعتنا بودند و می گفتند «مسئله باصلاح زنان همراه با مسئله کارگران حل خواهد شد» (تاریخ سه انترناسیونال) شورای عمومی انترناسیونال پیش نویس بیانیه ای را ارائه داد که چنین بود: "ما گرایش صنعت مدرن را دایر بر کشاندن کودکان و افراد جوان از هر دو جنس، به درون نیروی کار تولید اجتماعی، گرایشی مترقی، کامل و مجاز تلقی می کنیم، هر چند شیوه تحقق آن، تحت حاکمیت سرمایه، نفرت انگیز و محکوم است." حرف شورای عمومی معنایی جز این نداشت که به عقب نباید برگشت و راه آینده را از هم امروز باید باز شناخت. و مسیر خود را باید روشن کرد. آیا لاسالیست هاست که توانستند به پشتوانه شعار «اضمحلال کار مزدی» که ورد زبانشان بود، ایده خود را برای خانه نشینی زنان رادیکال فرض کنند!!

من بطور خلاصه آنچه از شرکت در این بحث مورد نظر داشتم روشن شدن ابعاد شعار «دستمزد به کار خانگی» بود. اما ناصر بحث را به «شالوده های نظری» من کشانده است. ساختمان فکری یا «دستگاه نظری» که برای من ترسیم می کند اولاً درست نیست، ثانياً خارج از تمایلات من یا ناصر بحث یک عملکرد اجتماعی مطرح است. سرنوشت این عملکرد از سرگذشت من و ناصر برای خواننده این مطالب بمراتب با اهمیت تر است. من چه راست باشم چه چپ در عملکرد واقعی دستمزد به کارخانگی تاثیری نخواهد داشت. پس کماکان بحث تا آنجا برای من اهمیت اجتماعی دارد

که به این موضوع می پردازد. اما چون از من سوالاتی شده بطور خلاصه و برای حرمت پرسشگر، به آنها جواب میدهم. کدام نیرو یا طبقه اجتماعی و قدرت سیاسی حقوق پیران و زنان و کودکان و..... را پایمال می کند؟ جواب: سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی مبتنی بر سلطه و استثمار. سوال: پس جنبش مستقل زنان چکار می خواهد بکند؟ جنبش زنان برای رفع تبعیض جنسی نمی تواند مستقل از منافع طبقاتی باشد و بهمین خاطر از همان ابتدا حول منفعت طبقاتی تجزیه می شود. اما مسئله زن در جامعه پی جوی پاسخ معینی است که با قدرت سیاسی معینی گره خورده است و این قدرت سیاسی قدرت کارگری است. مکانیسم های این همبستگی را باید شناخت و طرح مسئله کارخانگی یکی از این مکانیسم هاست. با این درک، من از رابطه جنبشها سخن گفته ام. هرچه صف بندی طبقاتی کامل تر شود، عرصه های مختلف یک جنبش واحد عیان تر می شود. یعنی ربط این جنبش ها به مبارزه کارگران انکشاف می یابد و نه ایجاد می شود تا محتاج «اتوریته طبقه کارگر بر بورژوازی باشد یا انقلاب دموکراتیک را نتیجه دهد»، چنانکه ناصر گمانه زنی کرده است. من در همین مقاله مابازائی جز سوسیالیسم برای جامعه تصور نکرده ام. ناصر اما میتواند چیزی را که به صراحت گفته ام نقد کند.

من از تشکل مستقل و نه جنبش مستقل سخن گفته ام. تشکل مستقل از دید من تشکلی خود سامان، خودگردان و حول منفعت یا آلترناتیو کارگری در عرصه معین است. در عرصه مبارزه زنان، لغو کارخانگی و اجتماعی کردن آن و رفع تبعیض جنسی، آلترناتیو کارگری در جنبش زنان محسوب می شود.

نکته مهم اینست که تنوع در عرصه های مختلف مبارزه علیه سرمایه، از یکسو و وجود گرایشهای متعدد با سبک کارها و تبیین های متفاوت از پروسه مبارزه در جنبش کارگری، اجبارا تشکل های متنوعی را به عرصه می آورد. مثلا تشکل مستقل زنان خانه دار با افق اجتماعی کردن کارخانگی و رفع تبعیض جنسی که مستقیما امر جنبش کارگری است. یا تشکل هایی از نوع حزبی که از درون جنبش کارگری حول تبیین های مختلف از منفعت کارگری بر علیه سرمایه شکل می گیرند و... همه از طبیعت دورانی از تکامل مبارزه طبقاتی برخاسته و در پروسه نه بشکل خودبخودی بلکه با تلاش غیرمکانیکی و در جریان مبارزه به میزان زیادی ترکیب می شوند یا فاصله ای طبقاتی می گیرند.

درک ناصر از طی این پروسه همگرایی بامن کاملا متفاوت است. او با نقد احزاب تا کنونی تئوری یک تشکیلات را ارائه می دهد. من طرفدار حکومت حزبی یا اینکه حزب حکومت را بگیرد بعد به طبقه بدهد نیستم. اما گرایشهای درونی طبقه کارگر بر علیه سرمایه، باید بتوانند متشکل شوند و ضمن آنکه برای آلترناتیوها و تبیین های خود از منفعت کارگری بر علیه سرمایه مبارزه می کنند، در مبارزات روزمره همکاری کنند. ناصر اما در همراهی و هدف واحد، تنوع عرصه های مختلف را نمی بیند، همانطور که در تنوعات عرصه های مختلف هدف واحد را نمی بیند. درک ناصر از یکپارچگی و قطعه قطعه نشدن طبقه بدرجه زیادی مکانیکی است و جمعیت را در شکل قیام و قعودی حج وار تصویر می کند. همین باعث می شود که وحدت عرصه های مختلف یک مبارزه واحد را تنها در شکل جمعیتی به خط شده و هم تشکیلاتی و ساده شده در یکی دوشعار کلی بجای آورد.

او به نحوی اغراق آمیز و شورانگیز و تهییجی چنان از مطالبات اصلاحی خود بعنوان شلیک به قلب سرمایه و شریانهای آن سخن می گوید که از جهات نظری نگران کننده است. مهد کودک، مهد کودک است و ایضا حقوق بیکاری و... همه اصلاحاتی ضروری بر وضع موجودند. با عناوینی مثل سرمایه ستیز و رادیکال، ماهیتشان تغییری نمی کند. ضد

سرمایه بودن راتا حد ممکن نباید به شکلی رازآلود و غیرقابل رویت ترسیم نمود و به امیال و نیت های عینیت نیافته حواله کرد. ناصرنیت خیرش را گواه ضد سرمایه بودن شعار های اصلاحی اش قرار می دهد و آنرا پیش فروش می کند. اطلاق ضد سرمایه به مطالبات اصلاحی خود، صرفا به اعتبار زاویه دید و آنهم با چنین زبانی اغراق آمیز، توهم زا و مضر است. متاسفانه منشور مطالبات پایه این رفقا هم اگرچه نه بزبان حماسی ناصر، اما به نحوی این نگاه را حمل می کند. یقینا آرمان این رفقا با ارزش است اما نباید ماهیت اصلاحی برنامه و شعارها را به اعتبار آن از کارگران پنهان کرد.

کارگران باید بدانند که منشور پایه ای بخودی خود، هیچ تکانی به نظام کارمزدی نمی دهد بلکه اصلاحاتی است در وضع موجود، با هراسمی که روی آن بگذاریم، ماهیتش تغییر نمی کند. پنهان کردن این واقعیت یا غلودر اهمیت آنها به هر شکل، کاراصلاح طلبان است. منشور بدرستی می گوید که این سطح عمومی مطالبات کارگری و در این مقطع از تکامل آنست. من مطمئنم که توازن قوای طبقاتی عامل مهمی است. استراتژی خود را در پیشروندگی و گسترش توازن قوا نشان می دهد. یعنی برای تغییر توازن قوا برنامه دارد. برای این پیشرفت و گسترش در توازن قوا به نفع طبقه کارگرحتما تدارکاتی مقدماتی درباب سازمان و نظرو آمادگی لازم می آید. نشان دادن اینکه چگونه این مطالبات سکوی پرش قرارگیرند، مقوله ای عینی است.

سازمانیابی پیشرفته تر و خواسته های بالاتر و... بالاخره از همه مهمتر تغییر توازن قوا و آمادگی بیشتربرای تعرض به سرمایه، بمثابة یک رابطه اجتماعی، فاکتورهای عینی برای پیشرفت مبارزه ضد سرمایه داریست. اما درمنشور برای تعریف ماهیت ضد سرمایه مطالبات، هیچ دلیلی جز نیت ها آورده نمی شود. نیت ها راهم تقلیل داده و «زاویه دید» کارگران را نسبت به مطالبات اصلاحی چنین تعریف می کند» نفس طرح هرگونه مطالبه اعم از پایه ای و غیرپایه ای به معنای آن است که کارگران از سرمایه داران طلبکارند. طلب کارگران از سرمایه داران ازبابت هیچ چیزنیست مگر از بابت کاراضافی ای که برای سرمایه داران کرده اند اما درازای آن هیچ چیزنگرفته اند. بنابراین، کارگران با طرح مطالبات خود در واقع به سرمایه داران و دولت آن ها می گویند که آنان باید این مطالبات را از محل همین کار پرداخت نشده برآورده کنند. (تاکید ازمن)» گویا که «محل» دیگری هم قابل تصوراست!!!

این واقعیت که تعرض کارگران به سرمایه هدفش نابودی نظام کارمزدی است (یعنی دستیابی به رهایی، رفع از خود بیگانگی، اجتماعی کردن کارخانگی و... در یک کلام برانداختن نظم مبتنی بر کارمزدی) برجسته نشده، بلکه سیستم توزیع ارزش اضافی به چالش گرفته می شود و هدف کارگران وصول طلب از سرمایه تلقی می گردد و نه «هیچ چیز» دیگر. (مقایسه کنید باعرصه کارسوسیال دموکراسی). احساسات ناصرمثل «فشردن حلقوم سرمایه، شلیک به قلب تپنده سرمایه و شریانه های آن» و... تاثیری برماهیت این نگاه نمی گذارند. کارگران از سرمایه طلب کارند اما نه صرفا دستمزد کامل خود را بلکه رابطه اجتماعی دیگررا و خود را، خود را که هرروز همراه با نیروی کاربه سرمایه می فروشند، زندگی خود را، حاکمیت برسرنوشت خود را و دریک کلام دنیای نوینی را طلب کارند که سرمایه آنرا به جهنم تبدیل کرده است. همه سروکار آنها با میزان دستمزد نیست، بلکه با نظام کارمزدی است. اگرقرار است نیت ها گفته شوند چرا آنطور

که هستند گفته نشوند. **سعید سهرابی - ۱۰ - ۰۷ - ۲۰۰۸**

۱- مطالب در رابطه با احمدی نژاد و طبیب زاده. محمد خضری درسایت مرکز امورزنان و خانواده ریاست جمهوری موجود است.